

ادبیات تطبیقی در ایران: پیدایش و چالش‌ها

مجید صالح‌بک*

استادیار زبان و ادبیات عرب دانشگاه علامه طباطبایی، تهران

هادی نظری منظم**

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه علامه طباطبایی، تهران

چکیده

ادبیات تطبیقی از دیدگاه مکتب فرانسوی، شاخه‌ای از تاریخ ادبیات است که به بررسی روابط تاریخی در میان دو یا چند ادبیات ملی می‌پردازد. مکتب تطبیقی آمریکا نیز ادبیات تطبیقی را پژوهشی بین رشته‌ای می‌داند که به مقایسه ادبیات ملت‌ها با یکدیگر و بررسی رابطه ادبیات با سایر رشته‌های علوم انسانی و هنرهای زیبا می‌پردازد. ادبیات تطبیقی در مفهوم علمی آن نخست در فرانسه پدید آمد؛ آن‌گاه به بعضی از کشورهای غربی چون آلمان، ایتالیا، آمریکا و ... راه یافت و سپس روانه شرق دور و دیگر کشورها چون ایران گردید. ایران در زمره نخستین کشورهای آسیایی است که به تأسیس ادبیات تطبیقی پرداخته است اما پژوهش‌گران ایرانی غالباً با نادیده انگاشتن نظریه‌های ادبیات تطبیقی به پژوهش‌های عملی و کاربردی در این حوزه پرداخته‌اند. این امر منشأ بسیاری از آشفتگی‌ها و یا کژتابی‌های ذهنی و فکری‌ای است که امروز در حوزه ادبیات تطبیقی فارسی وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، مکتب تطبیقی فرانسه، مکتب نقدی آمریکا، تطبیق‌گری در ایران.

*. E-mail: msalehbek@gmail.com

** . E-mail: nazarimonazam@yahoo.com

مقدمه

«ادبیات تطبیقی» ترجمه تحت‌اللفظی اصطلاح la Littérature Compare'e فرانسوی و برابر نهاده اصطلاح Comparative Literature در زبان انگلیسی است. این اصطلاح به اعتقاد تمام تطبیق‌گران جهان، نارسا و مبهم است اما به سبب کوتاهی و اختصار توانسته است خود را بر سایر اصطلاحات پیشنهادی غالب کند (هلال، ۱۹۶۲: ۱۶).

فرانسه مهد ادبیات تطبیقی در معنای علمی آن است. در این کشور بود که نخستین بار ویلمن (A. Villemain) در سخنرانی‌های خود در سال ۱۸۲۸ م. اصطلاح ادبیات تطبیقی را به کار برد (برونیل، بیشوا و روسو، ۱۹۹۶: ۱۸)؛ هرچند محققان برآنند که آن ادب تطبیقی که ویلمن و معاصرانش از آن سخن می‌گفتند «شیوه و روش علمی مشخص و معینی نداشت و در واقع فقط نوعی مقایسه بین شاعران ممالک مختلف بود» (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۱۸۱).

این سخن بدان معنا است که ادبیات تطبیقی تنها در واپسین سال‌های سده نوزدهم میلادی به شیوه‌های صحیح علمی آراسته شد. در این سال‌ها بود که ژوزف تکست (J. Texte) از رساله دکتراي خود با عنوان *روسو و اصول جهان- وطنی ادبی*، دفاع کرد. این رساله، نخستین پژوهش جدی و عالمانه پیرامون ادبیات تطبیقی در فرانسه به شمار می‌آید (گویارد، ۱۹۵۶: ۳).

با این‌که واپسین سال‌های سده نوزدهم تحولات گسترده‌ای را در عرصه پژوهش‌های عملی و تطبیقی شاهد بود و در این مدت بعضی از دانشگاه‌های فرانسه و آمریکا کرسی ادبیات تطبیقی را دایر نمودند، اما باید اعتراف کرد که در دهه‌های آغازین سده بیستم بود که نخستین کتاب علمی و جامع در باب ادبیات تطبیقی در غرب نگاشته شد؛ نویسنده این کتاب پل وان تیگم (P. V. Tieghem) یکی از بزرگ‌ترین اساتید ادبیات تطبیقی در فرانسه و جهان بود. از معاصران وی - که در ارائه تعریفی علمی از ادبیات تطبیقی نقش چشمگیری داشته‌اند - می‌توان از فرنان بالدنسپرژه (F. Baldensperger)، پل هازار (P. Hazard)، ژان ماری کاره (J. M. Carre) و ماریوس فرانسوا گویارد (M. F. Guyard) نام برد. به همت این تطبیق‌گران برجسته و همکاران ایشان بود که نخستین مکتب ادبی تطبیقی در جهان - یعنی مکتب تطبیقی فرانسه - پدید آمد؛ همان مکتبی که بعدها در اغلب کشورهای اروپایی گسترش یافت و تا اواسط سده بیستم تنها مکتب موجود در ادبیات تطبیقی در جهان بود.

تعریف ادبیات تطبیقی

تطبیق‌گران در باب ارائه تعریفی جامع و مانع از ادبیات تطبیقی هم‌داستان نیستند و این امر همواره با اظهارنظرهای متفاوت و گاه شدیدی همراه بوده است. در ذیل مهم‌ترین تعریف‌هایی که از این شاخه نسبتاً جدید ادبی ارائه شده است را می‌آوریم و می‌کوشیم که ترتیب و تسلسل زمانی را رعایت نماییم:

۱- ادبیات شفاهی تطبیقی

مقصود از این تعبیر «مطالعه ادبیات شفاهی و به‌خصوص موضوعات داستان‌های ملی و کوچ آنها، و چگونگی و زمان درآمدن این موضوعات به ادبیات رفیع و هنری است (ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۴۱).

بی‌گمان، ادبیات شفاهی بخش جدایی‌ناپذیر پژوهش ادبی و منبع نخستین بسیاری از موضوع‌ها و انواع ادبی است؛ با این حال، مفهوم مزبور در اروپا و به‌ویژه اروپای شمالی محصور ماند. این مفهوم اینک بسان جویباری است که به اقیانوس بزرگ تطبیق‌گری می‌پیوندد (الخطیب، ۱۹۹۹: ۲۶).

۲- مطالعه اثرپذیری و اثرگذاری

ادبیات تطبیقی مفهوم دومی نیز دارد و آن «بررسی روابط ادبی دو یا چند ادبیات ملی است.» (ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۴۲).

گفته‌اند تطبیق‌گر فرانسوی بالدنسپرژه، پایه‌گذار این مفهوم اساسی بود (الخطیب، ۱۹۹۹: ۲۸). سپس وان تیگم و ماری کاره و گوینارد و... به روشن‌داشت و ترویج بیشتر آن پرداختند. وان تیگم در کتاب معروف خود با نام *ادبیات تطبیقی می‌نویسد*:

... بیم آن است که تصوّر شود منظور از مقایسه و تطبیق، جمع کردن کتاب‌ها و متونی از ادبیات ملت‌های مختلف جهت درک مشابهت‌ها و اختلاف‌های موجود میان آنهاست... بی‌گمان این نوع تطبیق و مقایسه، کاری بسیار سودمند و شوق‌انگیز است... اما از ارزش تاریخی برخوردار نیست و تاریخ ادبیات را حتی یک گام به پیش نخواهد برد... ما باید کلمه تطبیق‌گری را از تمام معانی ادبی آن تهی کرده و بدان مفهومی علمی دهیم. (علوش، ۱۹۸۷: ۶۹-۷۰)

ژان ماری کاره تطبیق‌گر برجسته فرانسوی در مقدمه‌ای که بر کتاب *ادبیات تطبیقی* گوینارد نوشته است، می‌گوید:

ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از تاریخ ادبیات است که به مطالعه پیوندهای فکری بین‌المللی و روابط موجود در میان بایرون و پوشکین و گوته و کارلایل و... می‌پردازد؛ به عبارت دیگر، ادبیات تطبیقی به بررسی پیوندهای مختلف در بین آثار ادبی جهان و کشف منابع خارجی آن آثار اهتمام می‌ورزد؛ ادبیات تطبیقی به مطالعه ارزش آثار ادبی نمی‌پردازد بلکه بیشتر به دگرگونی‌هایی توجه دارد که یک ملت یا یک نویسنده در آثار دیگر ملت‌ها ایجاد می‌کند. در حقیقت واژه تأثیرپذیری غالباً به مفهوم تفسیر، واکنش، پایداری و ستیز است. (گوینارد، ۱۹۵۶: ص «ل»)

روشن‌ترین تعریف در مکتب تطبیقی فرانسه از آن گوینارد است. وی می‌نویسد: «ادبیات تطبیقی تاریخ روابط ادبی بین‌المللی است. پژوهشگر ادبیات تطبیقی مانند کسی است که در سرحد قلمرو زبان ملی به کمین می‌نشیند تا تمام داد و ستدهای فکری و فرهنگی میان دو یا چند ملت را ثبت و بررسی کند» (همان: ۵).

اینک می‌توان گفت که ادبیات تطبیقی در مفهوم فرانسوی (کلاسیک) آن:

۱- شاخه‌ای از تاریخ ادبیات و کامل‌کننده آن است؛ آن‌گاه به تدریج از تاریخ ادبیات - و بعدها از نقد ادبی و نظریه ادبیات- استقلال یافت، هرچند که باید به نسیب بودن این استقلال اذعان نمود.

۲- ادبیات تطبیقی در مفهوم فرانسوی آن شدیداً تحت تأثیر روح علمی و نگرش تاریخی سده نوزدهم بود. به عبارت دیگر، اساس نظری این مکتب بر دو گرایش تاریخی و علمی مبتنی است (عبود، ۱۹۹۹: ۲۷۰).

۳- ادبیات تطبیقی در مفهوم فرانسوی آن، مقایسه صرف میان دو یا چند ادبیات نیست بلکه مقایسه از دیدگاه این مکتب، نقطه آغاز و گامی ضروری است که امکان درک شباهت‌ها و یا تفاوت‌های موجود در بین آثار ادبی را فراهم می‌نماید.

۴- اختلاف زبان در بین آثار مختلف ادبی، شرط اصلی انجام پژوهش‌های تطبیقی است. این شرط بعدها اعتراض‌های فراوانی را در پی داشت؛ مثلاً برخی، آن را عاملی در جهت وابسته کردن ملت‌های ضعیف به دولت‌های نیرومند غربی پنداشتند (المناصرة، ۱۹۸۴: ۱۱۸).

۵- ادبیات تطبیقی به غنای ادبیات و زبان ملی اهتمام می‌ورزد و ادبیات ملی را محور و اساس پژوهش‌های تطبیقی بر می‌شمارد.

۶- ادبیات تطبیقی به بررسی روابط و پیوندهای تاریخی در میان ادبیات ملت‌های مختلف می‌پردازد؛ از این رو، اساس آن تاریخ ادبیات است.

۷- ادبیات تطبیقی به تحقیق در باب اصالت ادیب می‌پردازد و نتیجه تأثیرگذاری را در پیدایش اثر ادبی بررسی می‌کند. می‌توان گفت که ادبیات تطبیقی در اینجا شکل نقد ادبی به خود می‌گیرد.

۸- تأثیرپذیری لزوماً به معنای هم‌فکری و هم‌نوایی با تأثیرگذار نیست. چه، ممکن است بین تأثیرگذار و تأثیرپذیر، تضاد و یا اختلاف‌های عمیق فکری باشد.

۹- از آن‌جا که پژوهش‌های اثرپذیری و اثرگذاری بسیار دشوار است برخی تطبیق‌گران برجسته فرانسه - چون ماری کاره و گوینارد- توجه اصلی خود را معطوف نظریه پذیرش یا استقبال نموده‌اند که در آن، خلاقیت و اصالت نویسنده نمایان می‌شود.

۱۰- زمینه‌های تحقیق در ادبیات تطبیقی گسترده و متعدد است. مهم‌ترین این زمینه‌ها عبارتند از: پژوهش در باب وام واژه‌ها؛ بررسی ترجمه‌ها و مترجمان به عنوان عوامل اصلی انتقال پدیده‌های ادبی؛ بررسی انواع ادبی در بین ملت‌های مختلف؛ تحقیق در باب موضوعات ادبی و اسطوره‌ها؛ بررسی تأثیر یک نویسنده بر ادبیات ملت (ملت‌های) دیگر؛ مطالعه منابع خارجی یک اثر یا نویسنده؛ بررسی مکتب‌های ادبی و جریان‌های فکری در میان ملل گوناگون؛ تصویر یک ملت در ادبیات ملتی دیگر و ...

۳- مقایسه نقدی آثار ادبی با هم و بررسی رابطه ادبیات با هنرها و علوم انسانی و پایه
 مفهوم تطبیقی فرانسه دست کم تا پایان نیمه نخست سده بیستم بر فضای ادبی غرب حاکم بود؛ آن‌گاه به تدریج آماج انتقاد برخی تطبیق‌گران غربی و به‌ویژه آمریکایی قرار گرفت. نخستین تلاش‌ها در جهت تغییر مفهوم تاریخی ادبیات تطبیقی و اصلاح مضمون آن در سال ۱۹۴۹ انجام گرفت. در این سال منتقد و پژوهش‌گر برجسته آمریکایی رنه ولک (R. Wellek) با همکاری اوستن وارن (A. Warren) کتابی با عنوان *نظریه ادبیات* تألیف کردند و در فصل پنجم آن به‌اختصار از مکتب تطبیقی فرانسه انتقاد نمودند. رنه ولک را می‌توان برجسته‌ترین منتقد ادبیات تطبیقی در مفهوم فرانسوی آن دانست. وی در سخنرانی تاریخی خود در سال ۱۹۵۸ به‌شدت از مفهوم تأثیرپذیری و اثرگذاری و اصول و مبانی آن انتقاد کرد (عبود، ۱۹۹۹: ۲۸۸). بخشی از انتقادهای وی در این سخنرانی به شرح ذیل است:

- ۱- فقدان تعریفی روشن از موضوع ادبیات تطبیقی و روش‌های آن؛
- ۲- کم‌توجهی به اثر ادبی در حین پژوهش؛
- ۳- ملیت محوری تطبیق‌گران (حسان، ۱۹۸۳: ۱۵).

در واقع، این سخنرانی، اساس پیدایش مکتب جدیدی را بنا نهاد که از آن به مکتب آمریکایی تعبیر می‌شود. تطبیق‌گران آمریکایی از این تاریخ به بعد حضور چشم‌گیری در کنفرانس‌ها و همایش‌های جهانی و بین‌المللی ادبیات تطبیقی داشته‌اند. از مهم‌ترین علل شکوفایی ادبیات تطبیقی در آمریکا می‌توان به مهاجرت مستمر اندیشمندان و نخبگان به این کشور، امکان دسترسی آسان به منابع، و تسهیلات فراوان مالی و پژوهشی و ... اشاره کرد. پرداختن به جزئیات مربوط به سیر تحول ادبیات تطبیقی در آمریکا در حوصله این اوراق نمی‌گنجد. آنچه در اینجا برای ما مهم است نحوه نگرش این مکتب جدید به مبحث ادبیات تطبیقی است. پیشتر به رنه ولک به‌عنوان پایه‌گذار مکتب تطبیقی آمریکا اشاره مختصری داشتیم. وی در باب ادبیات تطبیقی می‌گوید:

ادبیات تطبیقی بی‌توجه به موانع سیاسی، نژادی و زبانی به بررسی ادبیات می‌پردازد. نمی‌توان ادبیات تطبیقی را در شیوه و روش واحدی محصور نمود ... یا آن را در روابط تاریخی موجود منحصر کرد. چه، پدیده‌های بسیار ارزشمند مشابهی در زبان‌ها یا انواع ادبی رایج [در جهان] وجود دارد که با یکدیگر پیوند تاریخی ندارند ... نیز نمی‌توان ادبیات تطبیقی را در تاریخ ادبیات محدود کرد و نقد ادبی و ادبیات معاصر را از آن دور نمود. (مکی، ۱۹۸۷: ۱۹۶)

از اشارات فوق چنین برمی‌آید که ولک هیچ مرزی را در ادبیات تطبیقی به رسمیت نمی‌شناسد. وی قائل به مطالعه ادبیات به‌عنوان یک کل است و مقایسه ادبیات را با هنرهای مختلف و علوم و معارف انسانی ممکن می‌داند. الدریج (Oldridge) دیگر تطبیق‌گر آمریکایی می‌گوید:

قدر مسلم این که ادبیات تطبیقی به مقایسه ادبیات ملی کشورها نمی‌پردازد. به عبارت دیگر، ادبیات تطبیقی یک ادبیات ملی را در مقابل ادبیات ملی دیگری نمی‌نهد بلکه به جای این امر، روشی به دست می‌دهد که دیدگاه انسان را در مطالعه آثار ادبی عمق می‌بخشد. ادبیات تطبیقی شیوه‌ای است برای فراتر نگرستن و خروج از موانعی به نام مرزهای ملی با هدف شناخت گرایش‌ها و تحولات موجود در فرهنگ ملت‌های مختلف و نیز درک رابطه ادبیات با دیگر عرصه‌های فعالیت بشری. به‌اختصار می‌توان گفت که ادبیات تطبیقی مطالعه یک پدیده ادبی از دیدگاه بیش از یک ادبیات، یا مطالعه یک پدیده ادبی در مقایسه با دانش‌ها و علوم مختلف و مرتبط است. (حسان، ۱۹۸۳: ۱۶)

هنری رماک (H. Remak) یکی از بزرگترین تطبیق‌گران آمریکایی در تعریف ادبیات تطبیقی می‌گوید:

ادبیات تطبیقی یعنی مطالعه ادبیات در آن سوی مرزهای یک کشور خاص، و مطالعه روابط موجود میان ادبیات و دیگر حوزه‌های معرفتی و اعتقادی؛ مثل هنرها (نقاشی، پیکرتراشی، معماری، موسیقی)، فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی (سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی و...) و علوم و ادیان و ... به‌اختصار می‌توان گفت که ادبیات تطبیقی یعنی مقایسه ادبیات یک کشور با ادبیات یک یا چند کشور دیگر، و نیز مقایسه ادبیات با دیگر حوزه‌های تعبیر انسانی. (الخطیب، ۱۹۹۹: ۵۰)

با مقایسه این تعریف با تعریفی که تطبیق‌گران فرانسوی ارائه می‌کنند می‌توان به روشنی دریافت که هر دو تعریف به ادبیات تطبیقی به‌عنوان مطالعه ادبیات در خارج از مرزها می‌نگرند اما اختلاف‌های شدیدی میان هر دو دیدگاه در مسائل عملی و تطبیقی وجود دارد؛ از دیدگاه تطبیق‌گران آمریکایی، تنها پدیده‌های ادبی نیستند که در این مکتب جدید مورد پژوهش قرار می‌گیرند بلکه تمایل به تطبیق، حوزه‌های مختلف معرفتی و بیانی را شامل می‌شود؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت که کلمه ادب تقریباً دیگر گنجایش این همه تنوع و تعدد را ندارد. همچنین از دیگر تفاوت‌های اساسی میان دو تعریف آن است که رماک و همکاران آمریکایی وی، اثبات مسأله تأثیرپذیری و یا تأثیرگذاری را شرط انجام پژوهش‌های تطبیقی نمی‌دانند. ایشان همچنین ادبیات تطبیقی را به نقد ادبی - و نه تاریخ ادبیات - نزدیک می‌کنند. شاید بتوان گفت که تعریفی که هنری رماک از ادبیات تطبیقی به دست داده است، واضح‌تر، قابل فهم‌تر و مقبول‌تر از سایر تعریف‌هایی است که تطبیق‌گران آمریکایی و غربی ارائه نموده‌اند. از این رو می‌توان آن را فصل‌الخطاب مکتب آمریکایی در سده بیستم و بخش عظیمی از قرن کنونی دانست.

گرایش‌های جدید در فرانسه

در نیمه دوم قرن بیستم - چنانکه اشاره شد - مکتب تطبیقی فرانسه که آن را گاهی مکتب تاریخی و گاه مکتب کلاسیک می‌نامند، آماج انتقادهای شدیدی از داخل و خارج فرانسه شد. در رأس منتقدان فرانسوی رنه اتیامبل (R. Etiemble) قرار داشت که انتقاد شدیدی از هم‌وطن خود گویارد به عمل آورد و او را به تعصب ملی و منطقه‌ای متهم نمود. اتیامبل

همچنین از گوپارد به سبب تجدید چاپ کتابش - به سبب آن که تحولات عظیم ادب تطبیقی را در دهه پنجاه نادیده گرفته بود - انتقاد کرد (همان: ۴۲-۴۳).

گفتنی است که اتیامبل بدین حد نیز اکتفا نکرد؛ او که در ادبیات ژاپنی تخصص داشت از تطبیق‌گران خواست که به ادبیات کشورهای شرق دور و نیز به حوزه‌های جدیدی چون سبک‌شناسی و به علوم بلاغی چون بیان و بدیع و همچنین به فن ترجمه اهتمام ورزند (همان: ۴۳).

با قدری تأمل در نظریات بی‌باکانه اتیامبل می‌توان به سهولت دریافت که وی خواهان آن ادب تطبیقی‌بی‌است که هر دو شیوه تاریخی و نقدی را با هم جمع کند. گویا وی از واکنش‌های تندی که بر ضد مکتب تاریخی فرانسه ایجاد شده بود، متأثر شده و کوشیده است نقاط ضعف و خطای آن را برطرف نماید.

از دیگر تطبیق‌گرانی که به انتقاد از پیش‌گامان مکتب تطبیقی فرانسه پرداخته‌اند می‌توان به ژان فراپییر (J. Frappier) اشاره کرد؛ او نیز توجه تطبیق‌گران اروپا را به اهمیت پژوهش در ادبیات قرون وسطی - در کنار ادبیات عصر جدید - جلب کرد (مکی، ۱۹۸۷: ۷۹-۸۰).

رابرت اسکاریپیت (R. Escarpit) نیز از جمله تطبیق‌گران و منتقدان مکتب مزبور بود. وی بر اهمیت جامعه‌شناسی ادبی تأکید نمود و در این زمینه به تألیف پرداخت و بدین‌گونه اهمیتی را متوجه این حوزه پژوهشی نمود که شایسته آن بود (همان: ۸۰).

در این‌جا باید به یکی از مهم‌ترین کتب نظری در فرانسه یعنی کتاب *ادبیات تطبیقی* تألیف کلود پیشوا (C. Pichois) و آندره میشل روسو (A. M. Rousseau) اشاره نمود. این کتاب که در سال ۱۹۶۷م در پاریس منتشر شده است، به توصیف حوزه‌های مختلفی می‌پردازد که ادبیات تطبیقی را تشکیل می‌دهد؛ نیز تا حد امکان به چارچوب کلاسیک کتاب وان تیگم احترام می‌گذارد (پاژو، ۱۹۹۷: ۱۸).

از جمله مزایای کتاب فوق، آن است که برای نخستین‌بار در ادبیات تطبیقی فرانسه تعریفی ارائه می‌کند که بر بین‌رشته‌ای بودن ادبیات تطبیقی تأکید می‌ورزد و می‌کوشد تا گرایش‌های مختلف در ادبیات تطبیقی را با یکدیگر جمع کند. وی می‌نویسد:

ادبیات تطبیقی فنّ روش‌مندی است که به بحث در باب تشابهات، تأثیرات و نزدیک کردن آثار ادبی به یکدیگر یا به اشکال مختلف تعبیر انسانی در زمان و مکان‌های مختلف می‌پردازد؛ مشروط بدان که به زبان‌ها یا فرهنگ‌های مختلف و یا حتی یک فرهنگ منسوب باشند. فایده این نوع پژوهش ادبی، وصف، فهم و درک هر چه بهتر آثار ادبی است. (برونیل و پیشوا و روسو، ۱۹۹۶: ۱۷۲)

تعریف کوتاه‌تر دیگری نیز از ادبیات تطبیقی وجود دارد که مؤلفان مزبور با همکاری پییر برونل (P. Brunel) ارائه کرده‌اند، و آن به شرح ذیل است:

ادبیات تطبیقی توصیف تحلیلی، مقایسه روش‌مند و تفسیر مرکب پدیده‌های ادبی، بین زبان‌ها یا فرهنگ‌ها از طریق تاریخ و نقد و فلسفه است تا بدین وسیله درک نیکویی از ادبیات انجام شود. (همان: ۱۷۳)

بی‌گمان، این تعریف فاقد روشنی و وضوح کامل است و می‌کوشد تا تمام گرایش‌ها و مکتب‌های مختلف تطبیقی را در خود جمع کند. نیز گرایش فلسفی را به گرایش‌های تاریخی و نقدی می‌افزاید و بر انجام مقایسه در میان دو ادبیات یا دو فرهنگ تأکید می‌کند. یکی از جدیدترین و در عین حال مهم‌ترین کتاب‌های تئوری در موضوع مورد بحث، کتاب ادبیات تطبیقی اثر ایوشورل (Y. Chevrel) است. کتاب مذکور در ۱۹۸۹ در فرانسه منتشر شده و مقدمه آن را تطبیق‌گر مشهور فرانسوی، گویاردنوشته است. این کتاب با وجود اختصار شدید و حجم اندک خود «حاوی چکیده‌هایی اساسی است که برای دانشجویان و محققان سودمند است... لیکن با وجود دقت و روشنی نسبی نشان‌گر تحولات بسیار ملموسی در ادبیات تطبیقی فرانسه نیست (الخطیب، ۲۰۰۱: ۵۹).

اثر مزبور به همت دکتر طهمورث ساجدی به فارسی ترجمه شده و در انتشارات امیر کبیر در سال ۱۳۸۶ به چاپ رسیده است. مؤلف در این کتاب از جدیدترین تحولات ادبیات تطبیقی در اروپا سخن می‌گوید و در پایان به مطالعه روابط موجود بین ادبیات و هنرهای مختلفی چون سینما، نقاشی، موسیقی، رقص و معماری فرا می‌خواند.

دانیل هنری پاژو (D. H. Pageaux) یکی دیگر از تطبیق‌گران معاصر فرانسه است. وی در سال ۱۹۹۴ کتاب *ادبیات همگانی و تطبیقی* را منتشر نمود. مؤلف در این کتاب بر نظریه‌های جدیدی تأکید می‌کند که ادبیات تطبیقی معاصر با آن مواجه است؛ نظریه‌هایی چون بینامتنیت (Intertextuality)، نشانه‌شناسی (Semiotics)، ادبیات معطوف به زنان و...؛ او همچنین محققان را به مطالعه پیوندهای ادبیات با هنرهای مختلفی چون نقاشی، موسیقی و سینما فرا می‌خواند.

اینک پس از این اشاره موجز می‌توان گفت که تطبیق‌گران فرانسوی نیز به مقایسه ادبیات با فنون مختلف می‌پردازند لیکن آنان «اعتقاد ندارند که این نوع تطبیق در حوزه ادبیات تطبیقی قرار دارد.» (الخطیب، ۱۹۹۹: ۵۲). به عبارت دیگر، تطبیق‌گران فرانسه بیشتر تمایل دارند که چنین مقایسه‌هایی را در حوزه نقد ادبی - و نه ادبیات تطبیقی - جای دهند.

شایان ذکر است که امروز برخی تطبیق‌گران اروپایی و آمریکایی به ادبیات تطبیقی در مفهوم تاریخی (فرانسوی) آن گرایش دارند؛ عده فراوانی هم به مکتب نقدی آمریکایی متمایلند اما بیشتر تطبیق‌گران برآنند که از تلفیق هر دو مکتب تاریخی و نقدی می‌توان به ادبیات تطبیقی حقیقی و سودمند دست یافت.

حوزه‌های جدید پژوهش

ادبیات تطبیقی در مفهوم فرانسوی آن عرصه‌های نسبتاً متعددی را پیش روی محققان گشود، اما پس از آن که آمریکایی‌ها به عرصه ادبیات تطبیقی گام نهادند این حوزه‌ها و زمینه‌های تحقیق، گستردگی و تنوع دوچندانی یافت. در ذیل به مهم‌ترین این محورها اشاره می‌شود:

- الف- مطالعه تشابهات و تفاوت‌هایی که از حدود زبانی، جغرافیایی و یا معرفتی فراترند.
 - ب- بررسی رابطه ادبیات با هنرهای مختلف و علوم و معارف انسانی
 - ج- ترجمه پژوهی: برخی محققان آمریکایی، ترجمه پژوهی را از ادبیات تطبیقی مستقل دانسته‌اند و اهمیتی فراتر از اهمیت ادبیات تطبیقی برای آن قائلند.
 - د- بینامتنیت: مقصود از بینامتنیت آن است که «هر متنی در واقع از دیگر متون تغذیه می‌کند و شکل تغییر یافته آن است.» (پاژو، ۱۹۹۷: ۲۶). به عبارت دیگر، هیچ متنی از صفر آغاز نمی‌شود بلکه تمام متون با هم‌دیگر ارتباط دارند. بررسی در این باب به تدریج جایگزین مطالعه تأثیرات خواهد شد.
 - و- پژوهش‌های مربوط به استقبال و گیرندگی: بر اساس این گرایش انتقادی، «یک اثر ادبی، زندگی و بقای خویش را مرهون مشارکت مستمر خوانندگان و مردم است.» (همان: ۷۴). این‌گونه از پژوهش نیز به تدریج جای مطالعات مربوط به تأثیرپذیری را خواهد گرفت.
 - ه- پیدایش موضوعات نوینی چون تاریخ تعلیم (به سبب تأثیری که در تکوین اندیشه ادبی دارد) و نظریه خوانش (که خواندن را آفرینش دوباره یک متن می‌داند) و نشانه‌شناسی (دانش بررسی حیات نشانه‌ها و اشارات در جامعه و ادبیات) و مطالعات پسااستعمارگرایی، گفتگوی فرهنگ‌ها و مسأله جهانی شدن فرهنگ و ادبیات و نیز تحولات ادبی حاصل از فناوری اطلاعات و رایانه و اینترنت و
- در پایان شایسته است بدین نکته اشاره کنیم که برخی تطبیق‌گران معاصر آمریکایی، ادبیات تطبیقی را ادبیات اختلاف و تفاوت در مفهوم وسیع آن می‌پندارند و بدین سبب پژوهش‌های مختلفی چون مقایسه بین ادبیات زن و مرد، ادبیات مارکسیستی و غیرمارکسیستی، ادبیات

سفید و ادبیات آمریکایی - آفریقایی و... را نیز - که در درون ادبیات یک کشور یا یک منطقه انجام می‌شود - در حوزه ادبیات تطبیقی به شمار می‌آورند (الخطیب، ۲۰۰۱: ۱۱۵).

ادبیات تطبیقی در ایران، چالش‌ها

ادبیات تطبیقی در سفر دراز خود از اروپا به آمریکا رسید، آنگاه روانه شرق دور شد و سرانجام به کشورهای مختلف و از آن جمله ایران در آمد. پایه‌گذار ادبیات تطبیقی در ایران، خانم دکتر فاطمه سیّاح است. وی در سال ۱۳۱۷ کرسی سنجش ادبیات را در دانشگاه تهران تأسیس کرد و تدریس درس مزبور را برعهده گرفت (سیّاح، ۱۳۵۴: ۴۷).

متأسفانه بانو سیّاح در سال ۱۳۲۶ در سن ۴۵ سالگی درگذشت و کتابی از خود به یادگار نگذاشت. بعدها تقریرات او از میان یادداشت‌های بعضی از دانشجویان همراه با مقالاتی که در نشریات مختلف چاپ کرده بود، در مجلدی با عنوان *نقد و سیاحت به کوشش محمد گلبن* در تهران (۱۳۵۴)، منتشر شد.

مرگ زود هنگام بانو سیّاح، زبان‌های فراوانی به ادبیات تطبیقی در ایران وارد کرد. چه در نتیجه این امر، کرسی ادبیات تطبیقی و درس ادبیات روسی به علت فقدان استاد متخصص در دانشگاه تهران تعطیل شد (همان: ۴۳-۴۴) و تا سال ۱۳۴۶ ش ادامه یافت؛ در این سال دانشگاه تهران و به دنبال آن دانشگاه‌های اصفهان و مشهد تدریس ادبیات تطبیقی را آغاز نمودند.

از آنچه گذشت می‌توان دریافت که پیدایش ادبیات تطبیقی در ایران حاصل جنبشی فکری و فلسفی و یا احساس نیازی مبرم به تأسیس این دانش نبوده است بلکه این نوع جدید از پژوهش ادبی، به تقلید از دانشگاه‌های اروپایی و به همت استادی نه چندان مسلط به زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه‌های ایران درآمده است و به دلیل عدم برنامه‌ریزی درازمدت و روش‌مند و فقدان مدرّس متخصص تعطیل شده است.

در سال ۱۳۲۳، دکتر محمد محمدی رئیس وقت گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیروت و رئیس دانشکده الهیات دانشگاه تهران، نخستین اثر علمی و روش‌مند تطبیقی را با عنوان *فرهنگ ایرانی و تأثیر آن در تمدن اسلام و عرب* تألیف کرد. دکتر محمدی را می‌توان از پیشگامان و برجسته‌ترین چهره‌های ادبیات تطبیقی تاریخی در ایران دانست. از او کتاب‌ها و مقالات متعددی در زمینه تطبیق‌گری برجای مانده که اغلب آنها به عربی است و در لبنان به چاپ رسیده است. وی همچنین سردبیر فصلنامه عربی - فارسی *الدراسات الأدبیه* بود که از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۷ در بیروت منتشر می‌شد و به عنوان یکی از دو مجله تطبیقی در دنیای عرب -

در کنار مجله فرانسوی زبان *الدفاتر/الجزائریه* - نامبردار بود. مجله مزبور در سالهای اخیر به همت دکتر ویکتور الکک بار دیگر فعالیت ادبی خود را (در چهار زبان) از سر گرفته است. چند سال پس از درگذشت بانو سیاح، جمشید بهنام نخستین پژوهش تئوری پیرامون ادبیات تطبیقی را منتشر کرد. این اثر بسیار مختصر - که در سال ۱۳۳۲ شمسی به چاپ رسید - حاوی ۳۵ صفحه، و در حقیقت تلخیصی از کتاب ادبیات تطبیقی اثر گویارد است. در همین سال سید فخرالدین شادمان مقاله کوتاهی را درباره ادبیات تطبیقی منتشر کرد (شادمان، ۱۳۳۲: ۱۲۹-۱۳۵) و در آن به جای اصطلاح «تاریخ روابط ادبی بین المللی» که گویارد تطبیق‌گر فرانسوی ارائه کرده بود، اصطلاح «روابط و تأثیرات ادبی» را پیشنهاد نمود. اما بی‌گمان، بزرگ‌ترین چهره ادبیات تطبیقی ایران مرحوم دکتر جواد حدیدی (د. ۱۳۸۱ش) است. وی در سال ۱۳۳۹ ش از رساله دکترای خود در دانشگاه سوربن فرانسه دفاع کرد. موضوع رساله او اسلام از نظر ولتر بود (قنبری، ۱۳۸۵: ۲۹-۳۰).

او در همین سال به گروه ادبیات فرانسه در دانشگاه مشهد پیوست و زندگی علمی خود را وقف تدریس و تألیف در حوزه ادبیات تطبیقی و ادبیات فرانسه نمود. از او آثار ارزشمندی در زمینه ادبیات تطبیقی به‌جای مانده است که ذیلاً به مهم‌ترین آنها می‌پردازیم:

۱- *اسلام از نظر ولتر*: این کتاب که در واقع رساله دکترای مرحوم حدیدی است در سال ۱۹۷۴م در فرانسه به چاپ رسیده و در ۱۹۷۶ برنده جایزه انجمن نویسندگان فرانسوی زبان شده است.

۲- *ایران در ادبیات فرانسه* (مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۴۶ش): اثر مزبور تصویری را که فرانسویان در ذهن خویش از ایرانیان ترسیم کرده بودند، وصف می‌کند.

۳- *برخورد اندیشه‌ها* (تهران، نشر توس، ۱۳۵۶ش): این کتاب حاوی ۸ مقاله است که پیشتر در شماره‌های مختلف مجله دانشکده ادبیات مشهد به چاپ رسیده‌اند. مقاله نخست به بیان مشاجرات قلمی دو نویسنده مشهور فرانسه روسو و ولتر اختصاص دارد، از این‌رو در حوزه ادبیات تطبیقی نمی‌گنجد اما مقالات دیگر همگی - به‌جز مقاله ششم که پیدایش و گسترش ادبیات تطبیقی را در اروپا می‌نمایاند - به بررسی تأثیر ادیبان و شاعران ایرانی (فردوسی، سعدی، حافظ و خیام) در ادبیات فرانسه می‌پردازد.

۴- *از سعدی تا آراگون* (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳ش): این کتاب به راستی یکی از بهترین و مفصل‌ترین آثار عملی در ادبیات تطبیقی ایران و شاید جهان باشد، چه، مؤلف با ژرف‌نگری و نگاه عالمانه خود به بررسی تأثیرات ادبیات فارسی بر ادبیات فرانسه از آغاز قرن هفدهم تا سال ۱۹۸۲م - سال درگذشت آراگون شاعر نام‌آشنای فرانسه - می‌پردازد. گفتنی است که کتاب مزبور در سال ۱۳۷۴ ش برنده جایزه کتاب سال در ایران شد.

از دکتر حدیدی مقالات متعددی نیز در باب تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات فرانسه باقی مانده است که اغلب آنها در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد به چاپ رسیده است، مانند: «جهان‌گردان فرانسوی در ایران» (سال ۱، شماره ۴، ۱۳۴۴ش)؛ «در گلستان سعدی» (سال ۷، شماره ۴، ۱۳۵۰ش)؛ «شاعران ایرانی در نمایشنامه‌های فرانسوی» (سال ۸، شماره ۱، ۱۳۵۱ش)؛ «ادبیات تطبیقی، پیدایش و گسترش آن» (سال ۸، شماره ۳، ۱۳۵۱ش)؛ «خیام در ادبیات فرانسه (۱)» (سال ۹، شماره ۲، ۱۳۵۲ش)؛ «خیام در ادبیات فرانسه (۲)» (سال ۹، شماره ۳، ۱۳۵۲ش)؛ «خیام در ادبیات فرانسه (۳)» (سال ۹، شماره ۴، ۱۳۵۲ش)؛ «شبهای ایرانی (۱)» (سال ۱۱، شماره ۳، ۱۳۵۴ش)؛ «شبهای ایرانی (۲)» (سال ۱۲، شماره ۳، ۱۳۵۵ش)؛ «حافظ در ادبیات فرانسه» (سال ۱۲، شماره ۳، ۱۳۵۵ش)؛ و ...

سخن گفتن در باب آثار حدیدی در حوصله این اوراق نمی‌گنجد. وی به‌راستی برجسته‌ترین استاد ادبیات تطبیقی در ایران، و نماینده راستین مکتب تطبیقی (تاریخی) فرانسه بود. محور بحث در نزد او ادبیات ملی و بررسی تأثیر آن در ادبیات فرانسه است. دکتر حدیدی در سال ۱۹۹۳ نشان «شوالیه در افتخارات فرهنگی» دولت فرانسه را نیز به مجموعه افتخارات خود افزود.

از دیگر مولفان و محققان ایرانی دکتر فارس ابراهیمی حریری است. وی در سال ۱۳۴۶ اثری تطبیقی با عنوان *مقامه نویسی در ادبیات فارسی و تأثیر مقامات عربی در آن* تألیف نمود. مؤلف در این کتاب - که فاقد اشاره به اصطلاح و نظریه‌های ادبیات تطبیقی است - به بررسی تأثیر مقامه نویسی عربی بر مقامه نویسی در فارسی می‌پردازد و به تقلید از مرحوم ملک الشعراء بهار، حکایات *گلستان سعدی* را نیز نوعی مقامه می‌پندارد (ابراهیمی حریری، ۱۳۴۶: ص «ج»). البته نادرستی این ادعا بر اهل فن پوشیده نیست (مثلاً، نک: ندا، ۱۳۸۷: ۲۱۵ - ۲۱۶).

از دیگر متخصصان ادبیات تطبیقی، مرحوم دکتر حسن هنرمندی (د. ۱۳۸۱ش) است. موضوع رساله او در سوربن، تأثیر ادبیات فارسی در آثار آندره ژید بود. وی از سال ۱۳۴۷ به تدریس ادبیات تطبیقی و ادبیات فرانسه در دانشگاه تهران پرداخت. اغلب آثار وی به بررسی تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات فرانسه اختصاص دارد، از آن جمله می‌توان به آثار زیر اشاره کرد: *آندره ژید و ادبیات فارسی* (تهران، زوار، ۱۳۴۹): وی در این اثر - که احتمالاً رساله دکترایش بوده است - به بررسی منابع ایرانی آندره ژید می‌پردازد.

سفری در *رکاب اندیشه، از جامی تا آراگون* (تهران، زوار، ۱۳۵۱): نویسنده در این کتاب به تأثیرپذیری آراگون از جامی و عطار می‌پردازد و از ارتباط غرب با شرق، هم‌نوایی بودلر با حافظ و از شیفتگی گوته نسبت به حافظ و... سخن می‌گوید.

لازم به ذکر است که دکتر هنرمندی پیشتر در سال ۱۳۴۷ به ترجمهٔ *مائده‌های زمینی* اثر آندره ژید پرداخته، و در مقدمهٔ ترجمهٔ خود از منابع ایرانی نویسنده، سخن گفته بود. از این رو، مقدمه و تعلیق وی بر ترجمه مزبور در بطن پژوهش‌های تطبیقی جای دارد.

دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن نیز از پژوهش‌گران و مترجمان ایرانی است که درباره پژوهش‌های تطبیقی تألیفاتی دارد؛ از جمله آثار او در این زمینه، *جام جهان‌بین* (نشر ایران‌مهر، چاپ دوم، ۱۳۴۵) است؛ این کتاب دربردارنده مقالاتی تطبیقی چون *سودابه و فدر*، *رومئو و ژولیت و زال و سودابه*، *ویس و ایزوت*، *خویشاوندی فکری ایران و هند*، تأثیر اروپا در *تجدد ادبی ایران* و... است.

جلد دوم کتاب مزبور در سال ۱۳۵۴ با عنوان *آواها و ایماها* (نشر قطره) به چاپ رسید. وی در این کتاب به مقایسهٔ شباهت‌های حماسه فردوسی و هومر می‌پردازد اما به تأثیرپذیری فردوسی از همتای یونانی خود هیچ اعتقادی ندارد. در باب مقالهٔ «تولستوی، مولوی دوران جدید» نیز همین گفته صادق است.

در اینجا لازم است به یکی از مهم‌ترین مقاله‌های نظری ادبیات تطبیقی در ایران یعنی مقاله دکتر ابوالحسن نجفی اشاره شود که آن را در سال ۱۳۵۱ در ماهنامه آموزش و پرورش منتشر نمود. وی در این مقاله با نگاهی جامع و عالمانه به بررسی این حوزه از دانش بشری پرداخته و به‌صراحت به یکی از اساسی‌ترین چالش‌های ادبیات تطبیقی در ایران اشاره کرده و معتقد است که پژوهش‌گران ایرانی «همه به کاربرد عملی اصول، بالاخص در تطبیق قسمت‌هایی از ادبیات ایران با ادبیات اروپا پرداخته و از طرح نظری اصول اجتناب کرده‌اند، چندان که می‌توان گفت هنوز نه تعریف این علم به دست داده شده و نه حتی قلمرو بحث آن مشخص شده است» (نجفی، ۱۳۵۱: ۴۳۵).

دکتر نجفی بعدها به تخصص اصلی خود (زبان‌شناسی و نقد و ترجمه) مشغول شد و متأسفانه در حوزهٔ ادبیات تطبیقی به تألیف نپرداخت. او هم اینک رئیس بخش ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان فارسی است و می‌کوشد تا برنامه‌ای مدون و اساسی در این‌باره ارائه کند. با تأمل در آنچه گذشت، می‌توان گفت که بیشتر پژوهش‌های تطبیقی در ایران با محوریت فارسی-اروپایی (بخصوص فرانسه) صورت گرفته است. بی‌گمان، علت این امر آن است که اغلب تطبیق‌گران ایرانی (حدیدی، هنرمندی، و...) از دانشگاه‌های فرانسه فارغ التحصیل شده‌اند. مسأله پیشرفت‌های فرهنگی و مادی غرب در سده‌های اخیر نیز از اسباب اصلی گرایش به غرب در نزد اهل شرق و از آن میان ایرانیان است.

گرایش به پژوهش‌های تطبیقی با محوریت فارسی-عربی از دههٔ پنجاه شمسی نمود بیشتری می‌یابد. از تطبیق‌گران برجستهٔ ایرانی در این حوزه می‌توان به مرحوم عبدالحسین زرین‌کوب

د. ۱۳۷۸ش) اشاره کرد که در پژوهش‌های تطبیقی خود به هر دو محور عربی و غربی توجه داشته است. کتاب *یادداشت‌ها و اندیشه‌ها* (طهوری، ۱۳۵۱) در بردارنده مقالاتی تطبیقی چون «سعدی در اروپا»، «افسانه‌های عامیانه»، «گونه و ادبیات ایران»، و «لرمانتوف شاعر روس» است.

زرین کوب در کتاب *نه شرقی، نه غربی، انسانی* (امیرکبیر، ۱۳۵۳) به مسأله منابع عربی و فارسی ادب سعدی می‌پردازد و با دقتی فراوان به روشن‌داشت تأثیر، توارد خواطر و اشتراک اندیشه‌ها پرداخته و بر اصالت و خلاقیت فراوان سعدی تأکید می‌ورزد.

از دیگر مقالات تطبیقی کتاب، مقاله مفصلی با عنوان «سیاحت بیدپای» است. وی در این مقاله می‌کوشد تا به بحث درباره پدیده کوچ اندیشه‌ها و مضامین پرداخته، و بین شباهت‌هایی که معلول تأثیرپذیری و آنهایی که منشأش توارد و اشتراک اندیشه است، تفاوت قائل شود.

کتاب *نقش بر آب* نیز حاوی پژوهش‌های نقدی و برخی اشارات تطبیقی است. از آن جمله، مقاله «اشارات در حاشیه دیوان حافظ» (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۳۶۳-۴۱۰) که در آن به بعضی از منابع عربی شعر حافظ اشاره می‌کند؛ وی می‌کوشد تا بین واژه‌های تأثیرپذیری و توارد، تفاوت نهد. او همچنین قائل به اثرپذیری در حوزه مضامین مشترک نیست.

از کوچه زندان (سهامی کتابهای جیبی، بدون تاریخ) نام اثر دیگری از زرین کوب است. وی در این کتاب از اندیشه‌های حافظ و منابع عربی شعر او سخن گفته و در نهایت بر خلاقیت حافظ و اصالت شعری او تأکید کرده است.

کتاب *از گذشته ادبی ایران* نیز حاوی پژوهش‌های تطبیقی مهمی است. این اثر در سال ۱۳۷۵ در انتشارات دارالهدی منتشر شد. بعضی از مقالات تطبیقی آن عبارتند از: «اندرزنامه‌های مزدیسنان و تأثیرشان در ادب عربی»، «ردپای قصه‌های غیر ایرانی در فرهنگ ایران»، «پیوند زبان و فرهنگ عربی با میراث باستانی زبان پهلوی»، «ویژگی‌هایی که شعر فارسی را از عربی متمایز می‌کند» و «تأثیر متقابل شعر فارسی و عربی در یکدیگر».

مرحوم زرین کوب را می‌توان از نخستین پژوهش‌گران ایرانی دانست که در سال ۱۳۳۸ در کتاب *آشنایی با نقد ادبی* در مقاله‌ای کوتاه به تعریف ادبیات تطبیقی و تبیین اهمیت آن می‌پردازد. مقاله مزبور ترجمه آشکار گفته‌ها و نظریات گویارد فرانسوی است.

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی شاعر و محقق برجسته ایرانی نیز در کتاب *صور خیال* در شعر فارسی، به بررسی تحول ایماژهای شعر فارسی از آغاز پیدایش این شعر تا پایان سده پنجم هجری و تأثیرپذیری صور خیال شعر فارسی از ایماژهای شعر تازی می‌پردازد؛ وی در عین حال معتقد است که «بی‌گمان بخش عمده‌ای از این تشبیهات، ویژه ایرانیان بوده، اگرچه

برطبق اسناد موجود، ظهور آنها در شعر عربی زودتر آغاز شده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۳۷۴).

دکتر آذرتاش آذرنوش نیز از جمله پژوهشگران نام‌دار ایرانی است که زندگی علمی خود را وقف شناساندن فرهنگ و ادبیات فارسی و بررسی تأثیر آن در فرهنگ و ادبیات تازی نموده است. از جمله آثار تطبیقی وی می‌توان به کتاب‌هایی چون *راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی* (توس، ۱۳۵۳) و *چالش میان فارسی و عربی* (نشر نی، ۱۳۸۵) اشاره کرد؛ هرچند که وی، کتاب‌های خود را با اندیشه ادبیات تطبیقی تألیف نکرده و آثار او فاقد اشاره به اصطلاح ادبیات تطبیقی، تعریف و مکتب‌های آن است. این امر در واقع، یکی از کاستی‌های آشکار پژوهش‌های تطبیقی در ایران است، زیرا خواننده غیر متخصص غالباً از تطبیقی بودن موضوع مورد مطالعه خود ناآگاه می‌ماند. همچنین بحث در باب تاریخ ادبیات تطبیقی در ایران را با دشواری‌های متعددی مواجه می‌کند.

پرداختن به همه آثاری که دکتر آذرنوش در این باب تألیف کرده‌اند در این مقاله نمی‌گنجد لیکن از اشاره به تلاش‌های ارزشمند وی در حوزه معرّبات نباید غافل بود، چه، بحث در باب واژگان دخیل در حوزه ادبیات تطبیقی قرار می‌گیرد.

از دیگر محققان ایرانی که در زمینه ادبیات تطبیقی به تألیف پرداخته‌اند می‌توان به دکتر جلال ستّاری - مؤلف *پیوند عشق میان شرق و غرب* (وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴) - اشاره کرد؛ این اثر حاوی موضوعاتی چون راز گذر مفهوم عشق خاکساری از عالم اسلام به جهان مسیحیت و پیوند داستان‌های لیلی و مجنون، ویس و رامین و تریستان و ایزوت با یکدیگر است.

اثر تطبیقی دیگری از دکتر ستّاری با عنوان *افسون شهرزاد* (توس، ۱۳۶۸) وجود دارد که در آن به تفصیل از اصل هزار و یک شب و منابع داستان‌های آن سخن گفته است. در سال ۱۳۵۷ دکتر کوب صفّاری اثر تطبیقی خود با عنوان *افسانه‌ها و داستان‌های ایرانی در ادبیات انگلیسی* را تألیف نمود و در آن به گونه‌ای روش‌مند به بررسی تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات انگلیسی پرداخت.

واپسین سال‌های دهه پنجاه شمسی شاهد تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی متعددی در ایران بود: پیروزی انقلاب اسلامی، اجرای ایده انقلاب فرهنگی (و در نتیجه تعطیلی دانشگاه‌ها)، آغاز حمله نظامی عراق به ایران و...؛ در نتیجه این عوامل، درس ادبیات تطبیقی از دانشگاه‌های ایران برای دومین بار حذف شد و تنها در اواسط دهه هفتاد شمسی توجه به آن در دستور کار دانشگاه‌ها قرار گرفت. توجه به پژوهش‌های تطبیقی بی‌هیچ تردید می‌تواند دستاوردهای بسیار ارزشمندی برای ادبیات و فرهنگی ملی ما داشته باشد اما متأسفانه تدریس

آن غالباً به گونه‌ای ناپیوسته و هم‌اینک به شکلی غیراصولی و ناکارآمد- جز در مواردی استثنایی- ادامه دارد. تاکنون سه بار و در سال‌های ۱۳۷۵، ۱۳۸۱ و ۱۳۸۵ همایش ادبیات تطبیقی در دانشگاه تهران برگزار شده است. کتاب‌های ارزش‌مندی از زبان‌های فرانسه، انگلیسی و عربی به فارسی ترجمه شده و گرایش ادبیات تطبیقی در بعضی از دانشگاه‌ها (دانشگاه شهید باهنر کرمان) ایجاد گشته است، اما می‌توان گفت که ادبیات تطبیقی در ایران هنوز در مرحله جنینی خود به سر می‌برد و چالش‌های اساسی و دشواری‌های بزرگی را پیش رو دارد. در رأس چالش‌ها و دشواری‌های موجود می‌توان به کمبود بسیار شدید استاد متخصص، ناآگاهی و یا بی‌توجهی آشکار محققان به نظریه‌های ادبیات تطبیقی و به‌ویژه نظریه‌های جدید آمریکایی، ورود غیرمتخصصان به این حوزه از دانش بشری، فقدان انجمن علمی تطبیقی و نشریه تخصصی ارزشمند، عدم همکاری محققان و تطبیق‌گران دانشگاهی با گروه‌های مختلف هنر و علوم انسانی و... اشاره کرد. بی‌شک تا زمانی که دشواری‌ها و کاستی‌های فوق برطرف نشود، تلاش معدود پژوهش‌گران این رشته نیز راه به جایی نخواهد برد. امید است توجه نهادهای علمی کشور به رشته ادبیات تطبیقی جلب و بسترهای لازم برای تأسیس آن فراهم شود.

نتیجه

پر واضح است که نظریه ادبیات تطبیقی، نظریه نوینی است از آن‌روی که به مطالعه روابط ادبی بین‌المللی و کوچ‌اندیشه‌ها و روابط موجود در میان ادبیات و سایر رشته‌های علوم انسانی و هنرهای مختلف (موسیقی، نقاشی، سینما و ...) می‌پردازد. در این‌جا برای روشن‌داشت بیشتر مطلب ناگزیریم به دو نوع تطبیق‌گری اشاره کنیم:

۱- تطبیق‌گری به‌عنوان یک پدیده کهن و فاقد هرگونه اصول و روش‌مندی علمی صحیح: این نوع تطبیق‌گری هنوز هم رواج دارد و ظاهراً می‌توان گفت که تا مدت‌ها نیز ادامه خواهد داشت. علت اصلی این امر، ناآگاهی از نظریه‌های ادبیات تطبیقی در بعضی کشورهاست.

۲- تطبیق‌گری به‌عنوان علمی جدید و روشمند: این نوع از تطبیق‌گری نو است و منظور از ادبیات تطبیقی به‌عنوان نوعی پژوهش بین‌رشته‌ای برخاسته از غرب که به مطالعه ادبیات در خارج از مرزها می‌پردازد، همین است.

حقیقتاً باید گفت که ادبیات تطبیقی در مفهوم علمی آن هیچگاه از پریشانی مفهوم و منطق و قلمرو بحث برکنار نبوده است لیکن تطبیق‌گران معاصر برآنند که فلسفه ادبیات

تطبیقی بر مطالعه ادبیات در بیرون از مرزها مبتنی است، خواه این مرزها زبانی باشند و خواه جغرافیایی یا بین‌رشته‌ای.

ادبیات تطبیقی هم‌اینک در بسیاری از کشورهای جهان دوران شکوفایی و بالندگی خود را سپری می‌کند و البته راز این امر را باید در گسترش تعاملات ادبی و فرهنگی، توجه روزافزون به جهان- وطنی ادبی، پایان عصر انزواگرایی فرهنگی، و آغاز عصر فناوری اطلاعات و ... دانست.

تاریخ پیدایش ادبیات تطبیقی در ایران به سال ۱۳۱۷ بازمی‌گردد اما این نوع جدید از پژوهش ادبی هیچ‌گاه به طور پیوسته در دانشگاه‌های ایران تدریس نشده و دارای گروه آکادمیک مستقل، انجمن علمی و نشریه تخصصی نبوده است. البته در سال‌های اخیر تلاش‌های ارزشمندی در این باره انجام شده است؛ از آن جمله می‌توان به تأسیس گرایش ادبیات تطبیقی در مقطع کارشناسی‌ارشد در دانشگاه شهید باهنر کرمان اشاره نمود. فصلنامه/ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد جیرفت نیز - که کمتر از سه سال از تأسیس آن می‌گذرد- هنوز در ابتدای راه دشوار و بلند تطبیق‌گری است.

بی‌گمان یکی از اساسی‌ترین چالش‌های ادبیات تطبیقی در ایران آن است که اغلب پژوهش‌گران ایرانی با نظریه‌های ادبیات تطبیقی بیگانه‌اند و پژوهش‌های آنان فاقد روش و اصول علمی است. علت این امر آن است که اغلب این محققان هیچ‌گاه ادبیات تطبیقی را رشته‌ای مستقل به حساب نیاورده و همواره آن را بخشی از تاریخ ادبیات ملی پنداشته‌اند. نتیجه طبیعی این امر، غفلت از نظریه ادبیات تطبیقی و تحولات آن در اروپا و به‌ویژه در آمریکا است.

کتاب‌نامه

فارسی

ابراهیمی حریری، فارس. (۱۳۴۶). *مقامه نویسی در ادبیات فارسی و تأثیر مقامات عربی در آن*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۵). *جام جهان بین*. تهران: نشر ایرانمهر، چ ۲.

----- (۱۳۸۷). *آواها و ایماها*. تهران: نشر قطره.

بهنام، جمشید. (۱۳۳۲). *ادبیات تطبیقی*. تهران: نشر بی‌تا.

حدیدی، جواد. (۱۳۵۱). «ادبیات تطبیقی، پیدایش و گسترش آن». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*. سال ۸، شماره ۴. صص ۶۸۵-۷۰۹.

- (۱۳۵۶). *برخورد اندیشه‌ها*. تهران: نشر توس.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). *آشنایی با نقد ادبی*. چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
- (۱۳۵۱). *یادداشت‌ها و اندیشه‌ها*. بخش اول به کوشش عنایت الله مجیدی. تهران: انتشارات طهوری.
- (۱۳۵۳). *نه شرقی، نه غربی، انسانی*. تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۷۴). *نقش برآب*. چاپ سوم، تهران: نشر سخن.
- (۱۳۷۵). *از گذشته ادبی ایران*. تهران: انتشارات دارالهدی.
- سیاح، فاطمه. (۱۳۵۴). *نقد و سیاحت*. به کوشش محمد گلبن. تهران: نشر توس.
- شادمان، سیدفخرالدین. (۱۳۳۲). «تاریخ روابط و تأثیرات ادبی». *یغما*. سال ششم، صص ۱۲۹-۱۳۵.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۵). *صور خیال در شعر فارسی*. چاپ ششم، تهران: نشر آگاه.
- شورل، ایو. (۱۳۸۶). *ادبیات تطبیقی*. ترجمه طهمورث ساجدی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- قنبری، امید (ویراستار). (۱۳۸۵). *زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر جواد حدیدی*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- نجفی، ابوالحسن. (۱۳۵۱). «ادبیات تطبیقی چیست؟». *ماهنامه آموزش و پرورش*، شماره ۷، جلد ۴۱، صص ۴۳۵-۴۴۸.
- ندا، طه. (۱۳۸۷). *الأدب المقارن*. ترجمه هادی نظری منظم. چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- هنرمندی، حسن. (۱۳۵۱). *سفری در رکاب اندیشه*. از جامی تا آراگون، تهران: انتشارات زوار.
- ولک، رنه، و اوستن وارن. (۱۳۷۳). *نظریه ادبیات*. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

عربی

- برونیل، بییر. کلودبیشوا و آندریه میشل روسو. (۱۹۹۶م). *ما الأدب المقارن؟*. ترجمه غسان السید، دمشق: دارعلاءالدین.
- پاژو، دانییل هنری. (۱۹۹۷م). *الأدب العام و المقارن*. ترجمه غسان السید. دمشق: اتحاد الكتاب العرب.
- حسان، عبدالحکیم. (۱۹۸۳م). «الأدب المقارن بین المفهومین الفرنسی و الأمريكي». *فصول*. قاهره، جزء ۱، جلد ۳، صص ۱۱-۱۷.

- الخطیب، حسام. (۱۹۹۹م). *آفاق الأدب المقارن عربياً و عالمياً*. دمشق: دارالفکر، چ دوم.
- (۲۰۰۱م). *الأدب المقارن من العالمیه إلى العولمه*. دوحه: المجلس الوطنی للثقافه و الفنون و التراث.
- الرویلی، میجان و سعدالبازعی. (۲۰۰۲م). *دلیل الناقد الأدبی*. بیروت: المركز الثقافی العربی، چ سوم.
- شوقی رضوان، أحمد. (۱۹۹۰م). *مدخل إلى الدرس الأدبی المقارن*. بیروت: دارالعلوم العربیه.
- عامر، عطیه. (۱۹۸۹م). *دراسات فی الأدب المقارن*. قاهره: مكتبة الانجلو المصریه.
- عبود، عبده. (۱۹۹۹م). «الأدب المقارن و الاتجاهات النقدیه الحدیثه»، *عالم الفکر*. کویت، ش ۱، جلد ۲۸، صص ۲۶۵-۳۰۲.
- علوش، سعید. (۱۹۸۷م). *مدارس الأدب المقارن*. بیروت: المركز الثقافی العربی.
- گویارد، ماریوس فرانسوا. (۱۹۵۶م). *الأدب المقارن*. ترجمه محمد غلاب. قاهره: لجنه البیان العربی.
- مکی، الطاهر أحمد. (۱۹۸۷م). *الأدب المقارن، أصوله، تطوره و مناهجه*. قاهره: دارالمعارف.
- المناصره، عزالدین. (۱۹۸۴م). «بیان الأدب المقارن، إشکالیات الحدود»، *أعمال الملتقی الأول للمقارنین العرب*. الجزائر: دیوان المطبوعات الجامعیه. صص ۱۱۵-۱۳۶.
- هلال، محمد غنیمی. (۱۹۶۲م). *الادب المقارن*. قاهره: دار نهضه مصر للطبع و النشر، چ سوم.